

(Ateliers Messignons) Vol. I

مجله مردم شناسی (Anthropologie Philosophique)

مجله

# مردم شناسی

از انتشارات اداره کل هنرهای زیبای کشور

سال اول

آذرماه ۱۳۳۵

شماره دوم

## نامه هانری کوربن

استاد مؤسسه تحقیقات علمی و فلسفی (سوریون)

دانشگاه پاریس

آقای مدیر محترم :

مژده انتشار مجله «مردم شناسی» توسط جناب عالی موجب کمال مسرت اینجانب گردید در این هنگام که برای مدت کوتاهی بمنظور روبراه کردن کارهای علمی خود بایران عزیز باز گشته ام مایه بسی تشویق و سر بلندیست که صاحبان ذوق و علاقه بفرهنگ ایران را مصمم بکارهای مفید می یابم . خاصه از انتخاب عنوان مجله بشما تبریک میگویم . روزگاری بود که عنوان ( Anthropologie ) - که شما بفارسی « مردم شناسی » میگوئید - بعلمی اطلاق میشد که تنها بمطالعه درباب خصوصیات واحوال طبیعی انسان می پرداخت و متأسفانه خود در این کادر کوچک محبوس و محصور ساخته بود . تردید نیست که برخی محققان و دانشمندان عنوان را پیش میکشیدند ( Anthropologie Philosophique )

و غرض آنان از اطلاق صفت « فلسفی » بعلم مردم شناسی بیان عکس‌العملی بود که بر ضد ( Naturalisation ) یعنی منحصر‌آطبیعی نشان دادن وجود انسان و محدود ساختن وجود او بصورت‌ها و خواصی که تنها در شأن علوم فیزیک و حیوان شناسی می باشد از خود نشان میدادند. خوشبختانه چنین بنظر میرسد که امروزه مفهوم مردم‌شناسی فلسفی بحدی بر مفهوم ناقص قدیم غلبه یافته است که ما را از اضافه کردن صفت « فلسفی » بدنبال آن معاف میدارد. بهر تقدیر در زمان حاضر بزعم دانشمندان و محققان « مردم شناسی » بعلم جامع و پردامنه‌ای اطلاق میشود که وجود انسانی را در کلیه شئون زندگی مادی ظاهری و حیات معنوی باطنی و آنچه مبین و معرف تظاهرات و فعالیت‌های گوناگون انسان در عوالم غیب و شهود یعنی عوالم صورت و معنی است مطالعه و بررسی میکند.

بدین معنی « مردم‌شناسی » و « ایران‌شناسی » کار پر زحمت و پردامنه‌ای در پیش دارند. زیرا نه فقط مرد ایرانی « Homo iranicus » را باید موضوع مطالعه قرار دهد بلکه باید کلیه مراتب و مقامات روحی و معنوی ایرانی را که در طی قرون تحول و تطور یافته و هنوز راه تکامل را می پیماید تحت مداقه و تأمل و تعمق قرار داده تمام جهات آنرا تشریح و تحلیل نماید. تنها بدین ترتیب میتوان کلیه ارزش‌های گذشته را زنده و آزاد نموده و از تنگنای وجدان مفعول و ضمیر غیر مستشعر نجات داد تا مبنای تحولات جدید و تکامل ثمر بخشی برای آیندگان گردد.

اینک متن کوتاهی که جناب عالی انتشار آنرا خواستار گردیده‌اید و آقای دکتر عیسی سپهبندی باعلاقه تام بترجمه آن پرداخته‌اند پاسخ گوی آرزو و تمنای قلبی اینجانب می باشد. این مقاله در اصل متن سخنرانی است که سال گذشته طی ماه دسامبر ۱۹۵۵ در انجمن فرهنگی ایران و فرانسه ایراد گردیده و اظهار محبت برخی دوستان و علاقمندان در قبال آن گواه صادقی است بر اینکه این گونه مسائل و تحقیقات مورد توجه قلبی عده از ایرانیان صاحب ذوق می باشد.

متن فعلی که بزبان فرانسه در نشریه ( « Etudes Carmelitaines » Vol. 1957 ) در پاریس انتشار خواهد یافت فشرده ایست از بحث مشروح و مفصلی که در

بچاپ خواهد رسید . بدین جهت از درج فهرست کتب و رسالاتی که بعنوان سرچشمه و مأخذ مورد مطالعه اینجانب بوده است صرف نظر نمود .

بطور خلاصه باید تصریح شود که مقاله حاضر اشاره ایست بدانچه روح و ذوق ایرانی در زمینه حکمت الهی و در زمانی نزدیک بزمان ما بوجود آورده است و در فصل «مردم شناسی الهی» یا ( Anthropologie Théologique ) جایگزین میتوان نمود . جای نهایت تأسف است که مطالعه در باب حکمت الهی مذهب تشیع تا این پایه از نظر محققان شرق شناس اروپائی دور مانده باشد . علت آن بدون شك اینست که در بین آنان کمتر اشخاصی ب فلسفه و حکمت الهی علاقمند می باشند و ضمناً دسترسی با اسناد و مدارك و نسخ خطی آثار و نوشتجات مربوط باین فصل عمده از حیات معنوی ایران برای آنان بسیار مشکل بلکه گاهی محال است زیرا اکثر این نوشتجات بصورت نسخه های خطی موجود است و دانشمند و غالباً محقق دستخوش هوس کتابداران کتابخانهای خصوصی یا سلیقه و عواطف صاحبان اصلی مجموعه های کتب خطی می باشد . باتمام این جهات همه باید بوخامت وضع موجود بیاندیشیم و راه چاره ای بیابیم آیا مایه حیرت و تعجب نیست که مؤلفان تاریخ فلسفه اسلام هنوز و هنوز با ذکر نام ابن رشد نقطه تمت را ب فلسفه اسلام بگذارند و تلبیت بشخصیت و حکمت الهی امثال سهروردی و شیخ الاشراق و همچنین شاگردان مکتب ابن سینا و اشراقیون ایران سکوت محض اختیار نمایند ؟ تصدیق میفرمائید که این قصور و جهالت مایه نهایت تأسف است بدتر از همه اینکه اگر احیاناً نامی از ملاصدرای شیرازی برده میشود در فصل مخلوط و گمراه کننده ای بعنوان دوره انحطاط فلسفه اسلامی ذکر می آید و درست معلوم است که مؤلف بهیچوجه من الوجوه بجهات معتبر آثار پیرقدر فلسفی دوره صفویه آشنائی نداشته و تنها نامی از ملاصدرا شنیده است . در اینجا باید اضافه کنیم که نقص و منقصت تنها در این فصل از حکمت الهی تشیع نیست و همگی بتحقیق میدانند که برخی مورخان چگونه مهملات و اطلاعات ناشایسته ای در باب نهضت اسمعیلیه که بخش عمده از تشیع است بهم بافته و پرداخته اند . بنابراین وظیفه «مردم شناسی

فلسفی « در ایران وظیفه سنگین نجات غریق است و نجات بخش های عمده و پیر قیمتی از فرهنگ و معنویت ایران . در اندیشه کوتاه نظران خطر « امحاء آثار گذشته » کمتر از خطراتی که متوجه آینده و سر نوشت قوم در آینده است جلوه میکند لیکن حقیقت اینست که دریافتن میراث گذشتگان و زنده نگاه داشتن معرفت کهن تنها وسیله هموار کردن راه آینده میباشد .

چنانچه ملاحظه میشود پیشنهاد اینجانب در باب نام گذاری « مکتب معنوی اصفهان » بمنزله علاقه و اجتهاد است برای احیاء نهضت فلسفی حکمت الهی که طی قرون شانزدهم و هفدهم میلادی ( قرون دهم و یازدهم هجری ) با شخصیت میرداماد یا معلم ثالث و شاگردان او شاگردان شاگردان او بوقوع پیوست . بعقیده اینجانب با « مکتب اصفهان » تفکر ایرانی لایق و برازنده آنست که مقام شامخی در تاریخ فلسفه و حکمت الهی احراز نماید و تاکنون اگر این مقام شناخته نشده و مجهول مانده از بابت اینست که در عالم اسلام و در این زمان تنها مکتب اصفهان توانسته است با قدرت تفکر و انشاء معانی آثار ارجند فکری و معنوی مقارن آثار دانشمندانی مثل دکارت و مجاهدینی مثل « جیور دانو برونو » و « یاکوب بویمه » بوجود آورند .

تردید نیست که هر گونه اجتهاد در باب مقایسه فلسفی این دوران با عدم توجه بشکفتگی آثار مکتب اصفهان ناقص و بی ارزش خواهد بود در این نامه اجازه میخواهد تنها بیک مثال و نکته اشاره کند و آن سر نوشت در مکتب ابن سیناست که بنحو ناقصی در اروپا شناخته شده و بواسطه عدم ثبحر و تعمق کافی در مکتب و تفکر ابن رشد اندلسی مستحیل گردیده و حال آنکه همان مکتب در ایران دوباره از تاریکی بیرون بسته و رونق تازه ای یافته و با مسائل و معضلات جدیدی مواجه گردیده است . در اینجا لازمست متذکر شویم چگونه حکمت اشراق یا حکمت مشرقیه نورانیه سهروردی در قرن ششم هجری ( قرن دوازدهم میلادی ) سمت و جهت جدید و رنگ و رونق تازه ای بدوق و روح معنویت ایران بخشیده است . مذهب تشیع بنوبه خود سهم عمده ای در معنویت ایرانی داشته و بدین نهج قیافه معنوی میرداماد را میتوان تر کیب و آمیخته ای شایسته ای از مشرب ابن سینا و حکمت سهروردی و مذهب شیعه امامیه تلقی نمود و ما

این سه عامل معتبر را در مکتب اصفهان و میرانی که میر داماد برای پیروان خود باقی گذاشته مورد مطالعه قرار داده ایم.

معذک اگر مکتب میر داماد را منحصرأً منتجۀ شکفتگی و هم آهنگی سه عامل فوق تصور کنیم با اصول مردم شناسی فلسفی خیانت ورزیده ایم. زیرا اگر در تصور خود سه عامل فکری و فلسفی فوق را با قوت خیال باهم در آمیزیم، هرگز بدون ذوق و اجتهاد شخصیت هائی مانند میر داماد و ملا صدراى شیرازی بچنین شجره بارور و ثمره پر قیمتی نمی توانیم رسید. زیرا نحوه الهام و ادراک شهودی قلبی آنان از آفرینش و عالم هستی و وجود و انسان و حیات تنها قدرتی است که قادر بتألیف و ترکیب و اجتماع سه عامل فوق در تفکر و فلسفه ای منسجم و مستحکم میتواندست بوده باشد.

لازم نیست درباره اینکۀ فلسفه ابن سینا در نهایت شکفتگی خود ممکن است منشأ تجربه عرفانی قرار گیرد بحث کنیم، زیرا مسلم است که در خلق و خوی و سرشت میر داماد مشرب ابن سینا بدرجۀ و مقام فلسفه خلسه و انجذاب روحانی و مرتبت تصوف ارتقاء یافته. بدین جهت اینجانب ایمان دارم که هر دو اعتراف نامه روحانی که ضمن مقاله مورد تجزیه و تحلیل گرفته معرف ذوق و نبوغ اختصاصی میر داماد میباشد و در مقام خود نمونه های عالی و بی نظیری برای بحث «مردم شناسی عرفانی» بدست می دهند.

اولین آنها که در مسجد قم حادث گردید انعکاس قلبی عمیقی در ضمیر هر فرد شیعه خالص دارد و متن آن بنام (دوعای حفظ) در بین شیعیان رواج کامل یافته. از جهت دیگر وجه شباهت قابل توجهی از بابت ترکیب شمایل ها و تصاویر مقدس با برخی موضوعات تفکر و توجه عرفانی مذاهب دیگر مثلاً مذهب بودائی در بردارد.

و اما در خواب خلسه ای که دوازده سال بعد در یکی از عبادتگاه های خاص میر داماد در حوالی اصفهان بوی دست داده است بنحو اتم و اکمل منظرۀ تشکیل و ترکیب عالم را بشیوه تفکر و تخیل ابن سینا ملاحظه می کنیم. منظرۀ مزبور بصورت یکدram هیجان انگیز در قلب و ضمیر بیننده جلوه می کند. مراتب فوق بما می آموزد که هنوز روح و وجدان ایرانی در خلال مشرب ابن سینا در تکاپوی حل مسئله بفرنج و شکنج آمیز «شروفساد» میزیسته و اگر نیروی اهورائی و خشور زرتشت بزرگ

اورا یاری نمیکرده پیش از هزاران سال درییچ و خم آن راه بن بست همچنان گرفتار می مانده است . اینجاست که احیاء فلسفه نور و اشراق توسط سهروردی در قرن دوازدهم میلادی ، همان فلسفه آسمانی ایرانیان قدیم ، معنی و منزلت خاصی می یابد . زیرا انعکاس عمیقی در تفکر شاگردان میر داماد دارد . هنگامی که قطب الدین اشکوری مفهوم آریائی و زرتشتی « سائوشیانت » یا منجی را با مفهوم شیعی ظهور امام عصر عجل الله فرجه برای نجات عالم تطبیق می کند ، شرق شناس منصف با کمال حضور و فروتنی در برابر چنین گواهی صادقانه سر تکریم فرود می آورد . اشکوری بخوبی پیش بینی می کند که تطابق مزبور از جهت تاریخی مورد ایراد قرار خواهد گرفت ولی در عین حال قلباً تصدیق میکند که از باب گواهی تجربه باطنی و نشانه عوالم عرفانی قابل ایراد و اضطراب نخواهد بود .

اکنون امید قلبی دارم با قرائت متن فارسی مقاله ای که آن دوست و ناشر محترم اقدام به نشر و اشاعه آن میفرمائید ، دوستان ایرانی اینجانب اعم از آشنا و غیر آشنا رمز اقامت متمدن این حقیر را در ایران عزیز دریابند و بدلیل عمیقی که مدت درازی مرا در بین آنان عتبه نشین ساخته التفات فرمایند . من ایمان دارم که ایران در مقتضیات کنونی جهان بشارت معنوی گرانبھائی برای جهانیان در آستین دارد و شاید خود بدان مژده و بشارت آسمانی اشعار و وقوف کامل ندارد . البته وصول و نیل بچنین مرتبت معنوی مستلزم کوشش و مجاهدات خستگی ناپذیر و فوق بشری است . باین دلیل زمینه آماده ای برای همکاری مداوم و مشترک فراهم است و باید کمر همت بر بسته در این صراط مستقیم ولی طولانی با هم قدم های استوار برداریم . « هذا صراط مستقیما »

هانری کوربن

تهران - نوامبر ۱۹۵۶

استاد مؤسسه عالیہ تحقیقات علمی و فلسفی

( سوربون ) دانشگاه پاریس